

## مقدمه

# بر رساله عشق ابوعلی سینا

بقلم آقای سید محمد مشکوة

استاد دانشگاه

۴

اینکه گویند : « کمال حقیقی

عبارت از اصل هستی است » و

« هر موجودی عاشق کمال مطلق -

و کمال خاص خویش است » و

« واحد حقیقی همه چیز است و هیچ

چیز نیست » (بسیط الحقیقة کل الاشياء

ولیس بشیء منها) و « لاموترفی -

الوجود الا الله » و « منه البتداء

والیه المنتهی » . - که لباب حکمت

اشراق و سخنان صوفیه است، همه از

گفته های پلوتون است. علیهذا فلسفه

وی سراسر در پیرامون عشق است (۱)

پس ازین دستة حکما معروفترین فیلسوف بزرگمهر حکیم ایرانی است .

۱ - کسانی که بعد از پلوتون پیدا شدند پیر و فلسفه او بودند ، و دیگر از سال ۵۲۰ م

بعد مدارس فلسفه : اسکندریه بسته شد ، و حکمت بفارس منتقل گردید ، ولی با این وصف در گوشه

و کنار فلاسفه پیدا می شدند از آنجمله است یحیی النحوی الاسکندرانی ، که از ترس کشیشهای

نصرانی بمخالفت با ارسطو تظاهر نمود ، و تا بعد از فتح اسکندریه بر دست اعراب زنده بود ،

و مدتی با عمر و عاص مروده داشت ، سوزانیدن کتابخانه اسکندریه در زمان وی واقع شد ، -

مالکی که بدست مسلمین افتاد بکلی دگرگون شد ، و اثری از حکمای اسکندریه و

ایران باقی نماند ، مسلمین نیز تا مدتی گاهی بکشورگشایی - و گاهی به از میان بردن اختلافات

داخلی سرگرم بودند ، تا در اواخر قرن اول ستاره علوم حکمی از مغرب بلاد اسلامی بایرتوی کم

نور بدرخشید ، و خالد بن یزید ( متوفی بسال ۸۵ ه ) با اصططن القدیم ، و برخی دانشمندان دیگر

بترجمه کتابهای صنعت ، و نجوم پرداختند ، و اندکی بعد در زمان خلیفه دوم عباسی ابوجعفر المنصور

( ۹۵-۱۵۸ ) - که جمعی از دانشمندان ایران ، از قبیل عبدالله بن المقفع ، و خاندان نوبختی

بدربار خلیفه گرد آمدند ، ترجمه کتابهای یونانی و ایرانی بعبری کمی رواج گرفت ، تا در زمان

مأمون ( ۱۷۰-۲۱۸ ) - که دربار خلافت مجمع دانشمندان سترگ شد ، و فارغ التحصیلهای مدرسه

چندی شاپور و علمای ملل مختلف در بغداد - رحل اقامت افکندند ، ستاره دانش باوج اعلی رسید

و علوم از هر رشته رایج شد . - در حقیقت تاریخ علوم بخصوص علوم دخیله - و تاریخ عشق در

اسلام - و در میان ایرانیان مسلمان از این زمان آغاز میشود . ( شرح و بسط این مطالب در تعلیقات

نکارنده بر تمة صوان الحکمه ( ص ۲ - ۴۰ مذکور است ) .

### گفته بوذرجمهر در عشق

وی گوید : « عشق جذبه‌ایست معنوی از گوهری بگوهری بوسائط تعلق روحانی (۱) . » و نیز از سخنان وی است که گوید : « آنگاه جوان رسیده و کامل شود - که کتابی تصنیف ، یا خواهش نفس یا مجبوی وصف

کند . (۲) »

دلی کز عشق خالی شد فسرده است      گرش صد جان بود بی‌عشق مرده است  
بعد از این دوره اسلامی آغاز میشود .

### عشق بنزد فلاسفه اسلام

و باصرف نظر از مباحثی که در کتب متفرقه مخصوصاً مصنفات جاحظ و در مقابسات ابوحنیف و مروج الذهب مسعودی در عشق یافته می‌شود ظاهراً قدیم‌ترین تصنیفی که در عشق از خامه حکماء اسلام تراوش کرده است کتاب « خبر اجتماع الفلاسفة علی الرموز العشقیة » تصنیف ابویوسف یعقوب بن اسحاق الکندی (۳) (متوفی در حدود ۲۶۰) است و پس از آن « کتاب العشق » تصنیف دانشمندترین شاگردان کنندی ابوالعباس احمد بن محمد بن الطیب السرخسی (متوفی بسال ۲۸۶) (۴) و نگارنده از این مطلب بی‌اطلاع است ، و نمیدانم آیا نسخه این دو کتاب پیدا میشود یا نه ؟

### بهترین کتابی که در عشق بدست مانده است

علیهذا در دوره اسلامی بیش قدم حکیمهائی که در بنیاب رساله مستقل تصنیف نموده‌اند و اثر آنات بر صفحه روزگار باقی مانده و بما رسیده‌است ، همانا اخوان الصفا می‌باشند که رساله سی‌وهفتم از بنجاه و یک رساله خود را بگفتار در عشق اختصاص داده‌اند .

کتاب مزبور با اینکه بحث فلسفی آن غالب است ، از نظر شعر و تثری که شاهد آورده هم ظاهراً در بنیاب مفیدترین رساله‌ایست تا آن زمان (حدود ۳۴۷ هجری) که بدست مانده و اکنون هم از بهترین نامه‌هایی است که از آن بهره‌مند میشویم .

### فلسفه عشق بنزد اخوان الصفا

اخوان الصفا در عشق هشت قول از گفتار فیلسوفان پیشین گرد آورده بیشتر را بوجه نیکو تأویل نموده ، سرانجام آخرین اقوال - که قول باتحاد - و مرضی صاحب اسفار نیز همین است ، بر دیگر گفتارها ترجیح نهاده ، در تعریفات - و علل - و اسباب عشق سخن رانده ، اختلاف مردم را در مجبوبات از اختلاف امزجه ، و آنرا وابسته بجنش علویات (سپهرها) دانسته و باز در حکمت وجود عشق یعنی متداول که

۱ - شاهد صادق باب چهارم - فصل اول - نسخه خطی

۲ - دیوان الصبا - ص ۲۲ -

و ما الناس الا عاشقون ذوو الهوی  
گرگ و شیرو خرس داند عشق چیست  
گرگ عشقی نبود کلب را  
دور گردونها ز موج عشق دان  
و لا خیر فیمن لایحب و یعشق  
کم زسگ باشد که از عشق او تهیست  
کی بجستی کلب کهف قلب را  
گرنبودی عشق بفسردی جهان

۳ - الفهرست لابن الندیم چاپ مصر ص ۳۶۳

۴ - کشف الظنون

میان ظرفان معمول است بیشتر بحث نموده ، در آنچه سزاوار است معشوق روان مردمی باشد - و در عشق الهی بیانی محکم ایراد کرده ، غرض اصلی از عشق - ودوست داشتن رنگهای ظاهری را بیداری از خواب غفلت - و گذشتن از حسیض عالم جسمانی - باوج جهان روحانی دانسته ، و همه مراتب عشق را برتو نخستین معشوق حقیقی شمرده است .

نقل فؤادك حيث شئت من الهوى      ما الحب الا للحبب الاول  
هربوی كه از مشك و قرفل شنوی      از سایه آن زلف چو سنبل شنوی  
چون نغمه بلبل از بی گل شنوی      هم گل گوید گر چه ز بلبل شنوی

مع الوصف در دوره اسلامی اخوان الصفا سردسته کسانی هستند که چشم عقلشان بحقیقت مجهول الکنه عشق باز شده - باستقرا - و تمثیل - و دلیلهای افقاعی ، از آن آگهی داده اند - و این امور ضعیفتر است از اینکه دیده خرد را بدیدار حقیقت عشق روشن سازد . از اینرو است که از آن حقیقت بیش از چند مرتبه ؛ عشق حیوانی ، و نفسانی ، و الهی ، که بنزد همه کس پیدا و هویدا است چیزی نیافته اند .

عشق را صد ناز و استکبار هست      عشق با صد ناز می آید بدست

پس از اخوان الصفا کهن ترین نامه که از سبیل حوادث روزگار برکنار مانده و با رسیده است رساله العشق این سینا یعنی اصل عربی رساله حاضر است .

### ابن سینا و رساله حاضر

مقام این تصنیف در میان رساله و کتاب دیگر که در پیرامون حقیقت عشق تصنیف شده ( و عنقریب در باره آنها بگفتگو می پردازیم ) بالاتر است از مقامی که مصنف در میان مصنفین پزشکی و حکمت ، یا ابو عبدالله

### المندی مقام رساله حاضر

المعصومی درصف شاگردانش پیدا کرده اند - چه فارابی و رازی را نظیر شیخ ، و شاگرد دیگرش بهمنیار و ابن زبیه را مانند معصومی دانستن ممکن است ولی :

ممکن نیست کسی اهل دانش باشد ، و در رسائی که درین باب تصنیف شده نیک بنگرد ، و یکی از آنها را با رساله حاضر برابر بداند .

مطشتم که اگر فخرالدین رازی رساله مانجن فیه را بدقت خوانده بود ، اینرا نیز مانند نمط نهم اشارات می ستود . ( ۱ ) چه این هر دو یکرشته فکر است که از افق دماغ فیلسوفی شرقی بدرخشید ، و دو باب تصوف را بنور حکمت نظری روشن ساخت .

شیخ درین رساله کم حجم بخامه فیلسوفانه ارسطو پرده از رخسار شاهد عشق برداشته آنرا سراپا بچشم عقل وانموده بزبان حال گوید :

۱ - هذا الباب ( یعنی النمط التاسع ) اجل ما فی هذا الكتاب فانه رتب علوم الصوفية فيه ترتيبا ماسبقه اليه من قبله ، و للاحقه من بعده . ( شرح الاشارات للامام فخرالدین الرازی - طبع مصر ج ۲ ص ۱۰۰ )

تأخیر عاشقی و عشق باشد در جهان

نام من بادا نوشته بر سر دیوان عشق

### هنر ابن سینا در رساله حاضر

روش عشق در همه چیز ، و بیان اینکه : جز عشق ، و عاشق ، و معشوق  
در جهان حقیقی نیست ، و مسأله اتحاد - که مقصد و مقصود این رساله  
است ، مختص ذوق عرفانست ، در صورتی که رساله حاضر سراسر برهان

فلسفی و گویا ریخته قلم فلاسفه مشاء است .

بالله من ذكاء و قریحة برهن علی ما كان الوصول الیه منحصرا فی السلوك و الوجدان بالم  
یسبقه عدیل ولم یلحقه الی الان مثل .

خیزو بنهای عشق را قامت که مؤذن بگفت قد قامت

### ابتکار ابن سینا در رساله حاضر

وقتی که شیخ با خانواده خویش از افشته بیخارا آمد ، و هنوز در مهد  
آموزش و پرورش پدر میزیست همواره پدر را نگاه فرصت بخواندن و  
تأمل رسائل اخوان الصفا مشغول میافت ، در آغاز کار دانشجویی ( در

ده تا دوازده سالگی ) (۱) همینکه دل در هوای تحصیل علوم عقلی بست ، برخی روزگار خود را  
بمطالعه و تأمل اخوان الصفا گذرانید ، و باینکه همیشه مطالعات و اندیشه های انسان در کودکی بیش از  
سایر ادوار زندگی تأثیر می بخشد ، که گویند : العلم فی الصغر کانتش فی العجر مع ذلك شیخ در  
رساله حاضر چنان در آغوش فکر خویش فرورفته است که گویا مصنف این رساله گرد رسائل اخوان الصفا  
نگشته ، و بسا فصول دو کتاب بهمدیگر نزدیک شود ، ولی باز خامه پرورش مطالب از هم بسی دور است .  
تا جائی که این ضعیف آگه است ، بمطالب رساله حاضر از روی بصیرت کسی دست بپلم رد و  
ایراد دراز نموده است ، بجز صدرا المتألّهین شیرازی قدس سره العزیز ، در کتاب اسفار ، و حاصل  
سخن حکیم اینست :

### اعتراض صدرا المتألّهین بر رساله حاضر

نسبت مبادرت و عشق بهیولی که قوت شوق و عشق ، و مایه پذیرش و  
طاعت است ، و اصلا فعلیت ندارد روا نیست . و هم ملازمه صورت یا  
ماده و عرض با موضوع که شیخ از آن بر عشق متلازمین بهمدیگر استدلال  
فرموده دلالت بر مقصود ندارد . و الا لازم آید لوازم ماهیات و نسب و اضافات و اطراف هم عاشق  
موصوفها و محلهای خویش باشند (۲)

۱ - بنا بر روایت ابو عبید ( در میان ده تا شانزده سالگی ) ولی نگارنده در اینجا سخن  
ابو عبید را باینکه نزدیکتر بقبول ذهن است درست ندانستام ، و متن از گفته بیهقی در تفسیر صوان الحکمه  
گرفته شده است ، وجه ترجیح این قول را جای دیگر نوشته ام .

۲ - اما آنچه در عشق هیولی بصورت آورده چیزی نیست - جز تشبیه و تغیل بی فایده ، و  
آوردن لفظ مناسب دعوی عشق بجای برخی الفاظ دیگر همچون نزاع ، و اشفاق ، و مبادرت ،  
بعلاوه مبادرت هیولی باستبدال صورت بصورتی دیگر ، که ذکر کرده اصلا درست نیست ، چه :

## اعتراض دوم صدر المتألهین بر رساله حاضر

و باز پس از نقل دلیل ص رساله حاضر که در آنجا از اینکه : چون عالی بسافل التفات ندارد می باید در خود سافل عشق بودیه گذارده باشد - تا بسبب این عشق خود و کمال خویش را نگهدارد گوید :

حفظ عبارت از ادامه و ابقاء است ، و همچنانکه ممکن در پیدایش خود نیازمند بهلتی جز خویش است در بقا هم بهلتی غیر خود حاجت دارد . (۱)

### بقیه از صفحه پیش

هبولی گوهریست پذیرا - هیچ فعل ندارد ، و از سوی او اقتضا و خواستی نیست ، جز پذیرش - و طاعت و ما بر طریقه که رفتیم در اثبات روش عشق در همه موجودات پیش اشاره کردیم . اینکه هبولی ذاتاً عبارت است از نفس قوت پذیرش شوق ، و عشق ، نه اینکه او بالفعل پیچری مشتاق یا عاشق است . والا بالفعل صورت بود نه هبولی .

اما کوشش صورت در ملازمه موضوع و در ملازمه جای طبیعی هنگامی که در آن حاصل میشود ، و حرکت شوقی او بدان وقت که از موضع طبیعی جدا می افتد بر حسب بیان علمی بر مطلوب دلالت دارد ، جز آوردن لفظ : **جد و شوق** ، و آنهم از قبیل مصادره بر مطلوب است ، چه صرف ایستادگی بموضوع بر عشق آن دلالت نمیکند ، همچنین آرامش در جز در وقت بودن در آن و رفتن بسوی جز زمان بیرون ماندن از آن - نشانه شوق نیست ، مگر اینکه ثبوت برسد که طبیعت جسمانی بخود و بکار خود شعور دارد ، و شیخ در هیچ موضعی بهره از شعور در آن ثابت ننموده .

و بر همین قیاس است حال آنچه در عشق عرض بموضوع آورده ، و در آن ادعای ییدائی کرده ، در صورتیکه از پنهان ترین چیزها است . و اگر هر ملازمه چیزی با چیز دیگر عشق می بود هر آینه همه لوازم ماهیات ، و نسب ، و اضافات بموضوعات خود عاشق میبودند ، و سطوح و اطراف بمحلای مقداری خود ، و لازم بدیهی البطلان است .

نقل بمعنی از جلد سوم کتاب الاسفار الاربعه ( آلهیات الاخص چاپ تهران ورق ب : ۶۹ - آ : ۷۰ ) .

۱ - روا نیست که چیز حافظ خود باشد همچنانکه جایز نیست که موجد خود بود ، و الا ییشی شیشی بر خود لازم آید .

چه معنی تحفظ جز ادامه و ابقاء نیست و شیشی ممکن همچنانکه در حدوث خویش بهلتی جز خود نیازمند است ، در بقا هم غیر خود حاجت دارد ، پس معنی ندارد اینکه شیشی حافظ کمال خود بود ، بلکه عکس این بهتر است ، زیرا کمال هر چیز بدان چیز است که مقوم ذات ، و محصل مایه و منوع جنس او است .

کتاب الاسفار الاربعه ج ۳ ( آلهیات بالمعنی الاخص ورق : آ ، ۷۰ ) .

نگارنده حروف گوید: تا درجه که این ضعیف آگاه است شارحان و مفسران  
**اعتراف صدر المتألهین** کلام صدر المتألهین که در صدر آنها مرحوم آخوند ملاعلی نوری و ملا  
 را فلاسفه پذیرفته اند  
 اسماعیل، وحکیم سبزواری، و میرزا ابوالحسن جلوه و ملا محمدجعفر  
 لاهیجی (شرح کتاب المشاعر) و آقا محمد رضا قمشه جا دارند. از آنها درینموقع مطالب سودمند  
 که توضیح یا پاسخ اعتراضات او در اسفار باشد بنظر نرسیده، لهذا مناسب است بحکم و اما بنعمه  
 ربك فعدت مختصری از آنچه بخاطرم میگذردهم اینجا بنگارم، و بالله التوفیق:

رب اشرح لی صدری ویر لی امری واحلل عقدة من لساني یفقهوا قولی.

**پاسخ نگارنده حروف**  
**از اعتراض**  
**صدر المتألهین**

اما اینکه فرموده است هیولی اصلا فعلیت ندارد بظاهر درست نیست،  
 چه: هیولی یکی از اقسام پنجگانه کوه است، و از برهین هستیش پیدا  
 میشود که (بنحو انضمام - یا اتحاد با صورت). موجود بالفعل و فعلیت قوت  
 است نه «موجود بالقوه». وهستی خود یک حقیقت است، و آنها نفس  
 فعلیت ایتضا و منشأ آثار و عین عشق بمعنی عاشقیت و معشوقیت است، پس چگونه ممکن است  
 که هیولی موجود باشد، و فاعل - وعاشق - و مقتضی - و منشأ آثار نباشد. در صورتیکه این امور  
 عوارض هستی اند، و عوارض هستی از وی جدائی ندارند. بلکه عین اویند.

اما مبادرت هیولی از صورت بصورت دیگر عبارت است از فعلیت پذیرش  
 و طاعت آن - پس هیولی چون از صورت پیشین استعداد صورت سبب  
 را اندوخته است، مبادرتش بصورت لاحق بهمان استعداد است که از  
 صورت سابق کسب کرده - تا بدان سبب خود را آماده پذیرفتن صورت  
 نو ساخته است، و بازمان رفتن پوشش پیشین صورتی دریافت میکند که استعداد حصول آن را  
 قبلا اندوخته بود.

**پاسخ نگارنده**  
**از اعتراض دیگر**  
**صدر المتألهین**

پس سخن شیخ بدینمعنی می نگردد که: هیولی ملازم صورت است، و  
 مبادرت غریزی هیولی عبارت از همین ملازمه است، و ملازمه معلل  
 بعشق است، چه ما پیدا کرده ایم که ماهیات موجوده که بر حسب ماهیت از  
 حیث هی باهم ملازمه ندارند، ملازمه عارض آنها معلل بعشق غریزی است  
 که علت در نهادشان گذارده، چنانکه عنقریب باز نمائیم.

**تأویل سخن شیخ**  
**بقسمی که جای**  
**اعتراض نباشد**

علاوه بر آنچه گذشت صدرالدین شیرازی خود در امور عامه اسفار در  
**اعتراف صدر المتألهین** مرحله ۶ (در علت و معلول) در دامنه گفتار در علت عنصری فصلی  
 ساخته است (در حال شوق هیولی بصورت) - و در آنجا پس از روایت

عشق، هیولی از گفتار پیشینان فلاسفه دلیل رد آنرا از کتاب شفا ایراد - ورد فرمودم سپس بر عشق  
 هیولی بصورت، خود پرهان آورده، در پایان فصل گوید: «ثم ان الشیخ من ائمة فی رساله اعلمها  
 فی المشرق حال تشوق الهیولی الی الصورة بوجه لا یتحتاج الی مزید علیه، فانهم یعلم ما اقام برهانا جاما

علی اثبات‌العشق‌الغریزی فی جمیع‌الموجودات‌العیه و غیرها آورد بیانا خاصا بالسائط‌الغیر‌العیه فی کونها متشوقه فقال . . . ( در اینجا گفتار شیخ را آورده سپس گوید : ) « هذا کلامه فی تلك الرساله . » و این جمله صریح و روشن است در اینکه وی خود گفتار شیخ را در این باب پسندیده ، و تمام دانسته است . (۱)

و باز در پیرامون ملازمه صورت با مایه و عرض با موضوع گوئیم : لوازم ماهیات معلل نمی‌باشند ، و نیازمند بجعل مستقل نیستند ، جعل ملزومات در جعل آنها بس است ، ولی ملازمه لازمهای دیگر دلیل می‌خواهد . -  
**باز نمودن اعتراض دوم صدر المتألهین و تأکید در موارد نبودن اعتراض**  
 دلیلی که شیخ آورده انی است ، وی از ملازمه حقیقتهای موجوده - که برخی کمال برخی دیگرند بوجود عشق راه برده ، - سبب عشق را این دانسته که معشوق کمال عاشق باشد ، علیهذا :

تقض صدرالمدین شیرازی ره وارد نیست چه :

لوازم ماهیات معلل نیستند ، و نسب - و اضافات - و سطوح - و اطراف هم - یا : چون وجود نفسی و محمولی ندارند ، از حقائق نیستند ، و یا اگر بسبب وجود رابط که دارند از حقائق شرده می‌شوند محلها - و موضوعات آنها کمالشان است ، و اما نفس سطوح - و خطوط - و نقاط که بسبب تناهی عارض اجسام می‌شوند ، پس آنها خود کم پیوسته و از اقسام اعراض ، و عاشق موضوعهای خود میباشد .

پس شیخ مطلق ملازمه را کیف اتفق بر هستی عشق دلیل نیاورده ، بلکه حقایق - و ماهیاتی که بر حسب اصل ماهیت میان آنها ملازمه نیست ، و در عالم حقیقت ، و پس از موجود شدن کمال همدیگر هستند ، ملازمه آنها را بعشق تعلیل کرده ، می‌گوید :

صورت ، و عرض - از حقائق موجوده میباشد ، و بر حسب ماهیت لازم مایه و موضوع نیباشند ، پس ملازمه آنها بدین سبب است ، که صورت در کمال خود ( یعنی در تشخص و تشکل خود مثلا ) بنایه نیازمند است ، و عرض نیز در هستی و وجود خود حاجت بموضوع دارد ، و چون کمال ( چه کمال نخستین - و چه کمال دوم ) مؤثر و مطلوب و ملایم است ، پس هیولی معشوق صورت ، و موضوع معشوق عرض بود . پس از کمال بودن موضوع - مایه - و از ملازمه صورت - و عرض با آنها هستی عشق پیدا گردید .

**عشق مایه‌الملازمه است** اگر گفته شود که از ملازمه دو چیز لازم می‌آید که علت و معلول هم باشند ، یا معلول علت سومی .

گوئیم عشق در حقیقت مایه‌الملازمه است ، و با هیچیک از دوشق سؤال منافاة ندارد ، و از اینجا پاسخ اعتراض دیگر صدرالمدین در مسأله حفظ نیز مستفاد میشود .

۱ - و باز مؤید مطلب است آنچه در ( الشواهد الربوبیه ) در مشهد اول در شاهد رابع در آخر اشراق پنجم بدان اشاره فرموده است . و در آنجا از تصنیف مفرد خود در این باب نام‌بیبان آورده ، و نگارنده را از نسخه آن اطلاعی نیست .

و اما مقصود از اینکه شبی حافظ کمال لایق خود است در وقتی که آنرا دریافته است اینست که: علت شبی ممکن را بسبب هستی معلول او ادامه و ابقاء می کند، پس هستی ممکن مابه الحفظ است، و حافظ بقاء اوست، و این منافات ندارد با اینکه ممکن همیشه در هستی خود نیازمند بعلت می باشد، چه علت هم بوسیله هستی امکانی فائض از خود ممکن را دارندگی می کند. و این هستی همچنانکه بفاعل نسبت دارد که از او فائض است، نسبتی هم بقابل دارد که هستی او است، و بر او حمل میشود.

این بود آنچه بنظر این ضعیف رسید ان فی ذلك لذکری لن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید ولی با اینکه گفته و دلیلهای شیخ را درست می دانم باز بخش وافی نیست، چه:

این رساله قدیمترین مأخذی است که «سریان عشق و شوق» را در همه چیز بثبوت رسانیده شیخ بهاء نیز در کشکول (۱) متوجه این نکته بوده است، و حتی «قول باتحاد» را که صوفیه برآند شیخ در اینجا منکر نشده

### انتقاد نگارنده بر رساله حاضر

است مع ذلك:

**ایمان بسریان عشق پیش از بثبوت رسانیدن روش حیوة و شعور در اشیاء بسی دشوار است.**

و آنهم وابسته باصالت و وحدت حقیقت هستی، و گفتار منسوب بحکماء پهلوی، یعنی قول بکثرت نوری و اختلاف شدت و ضعف وجود است. علیهذا

تحقیقات صدرالدین شیرازی درین باب جامعترین و کاملترین گفتار فیلسوفانه است. چه وی رسائل عشق اخوان الصفا و شیخرا بدقت و تأمل خوانده، و مطلب این هر دو رساله را غالباً بعین الفاظ گرد آورده، چاشنی عرفان و وجدانرا برآفت افزوده و مطلب را بامبانی فلسفی خویش تطبیق داده

### مقام گفتار صدر المتألهین در فلسفه عشق

و برهانی نموده است شکرالله مساعیه.

۱ - چاپ نجم الدوله ج ۱: ص ۱۱ - ج ۲: ص ۲۲۱، که در اینجا سریان عشق را باعداد متجابه یاد نموده است.

## خرم آنکس...

این چنین گفت خردمند جواندیشه گماشت  
رقم خیر کشید و اثر خیر گذاشت

صفحه دهر بود دفتر عمر همه کس  
خرم آنکس که در این دفتر پاک از همه عیب